

**Research Article**  
**A Study of the Perspectives of the Quran and the  
New Testament on Christ's Divinity**

Mohammad Sahhaf Kashani<sup>1</sup>

Received: 03/05/2023

Accepted: 20/07/2023



**Abstract**

In the noble Quran, Christ is portrayed as describing himself primarily as God's servant and refuting any claim to divinity. However, there are differing interpretations among Trinitarian Christians who believe that Jesus claimed divinity in the New Testament. Consequently, a perceived conflict arises between the Quran and the New Testament. To address this conflict, a careful examination is conducted to determine whether the New Testament asserts the divinity of Christ or denies it. The objective of the research is to highlight the potential alignment between the Quran and the New Testament regarding the rejection of Jesus Christ's divinity, and to encourage a reevaluation of the belief in the Trinity from the perspective of the New Testament. The research methodology employs textual analysis and comparative interpretation of scriptures. The findings of the research demonstrate that within the Gospel, Jesus consistently and in diverse manners refutes any notion of his own divinity, thereby dispelling any ambiguity on this matter. Similarly, the Quran emphasizes that Jesus Christ never professed himself to be divine.

**Keywords**

Trinity, divinity, Jesus Christ, Quran, New Testament.

---

1. Level-4 (doctorate) degree from the Seminary of Qom, Postdoc at Islamic Sciences and Culture Academy. Qom, Iran. Email: mskashani@chmail.ir

---

\*Sahhaf Kashani, M. (2023). A Study of the Perspectives of the Quran and the New Testament on Christ's Divinity. *Naqd va Nazar*, 28(110), pp. 27-53. Doi: 10.22081/jpt.2023.66402.2027

---

● Author (s). This is an open-access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution-Non Commercial 4.0 International License (<http://creativecommons.org/licenses/by-nc/4.0/>) which permits copy and redistribute the material just in noncommercial usages, provided the original work is properly cited.

## مقاله پژوهشی

### بررسی دیدگاه قرآن و عهد جدید درباره الوهیت مسیح علیه السلام

محمد صحاف کاشانی<sup>۱</sup>

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۴/۲۹

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۲/۱۳



#### چکیده

در قرآن مجید مسیح علیه السلام خود را بنده خدا می‌داند و هرگونه ادعای الوهیت را از خود نفی می‌کند؛ ولی مسیحیان تثلیث‌گرا معتقدند عیسی در عهد جدید ادعای الوهیت کرده که به ظاهر این مسئله تضادی بین قرآن و عهد جدید را می‌نمایاند. برای حل این مسئله در صدد بررسی آن بر آمدم که «آیا متون عهد جدید، مدعی الوهیت مسیح علیه السلام هستند یا این مسئله را نفی می‌کنند؟» هدف این پژوهش نشان‌دادن همسویی قرآن مجید با عهد جدید در نفی الوهیت عیسی مسیح علیه السلام و بررسی باور به تثلیث از منظر عهد جدید می‌باشد. روش تحقیق نیز بر اساس تحلیل متنی و تفسیر متن مقدس به متن مقدس است. نتایج این تحقیق نشان می‌دهد که عیسی مسیح علیه السلام در انجیل بارها با شیوه‌های مختلف منکر الوهیت خود شده است تا هرگونه تردید در این باره رفع شود؛ چنانکه در قرآن مجید نیز تأکید شده که عیسی مسیح علیه السلام هیچ‌گاه مدعی الوهیت خود نبوده است.

#### کلیدواژه‌ها

تثلیث، الوهیت، عیسی مسیح، قرآن، عهد جدید.

۱. سطح ۴ حوزه علمیه و دانشجوی پسادکتری پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، قم، ایران. mskashani@chmail.ir

\* صحاف کاشانی، محمد. (۱۴۰۲). بررسی دیدگاه قرآن و عهد جدید درباره الوهیت مسیح علیه السلام. فصلنامه علمی-پژوهشی نقد و نظر، ۲۸(۱۱۰)، صص ۲۷-۵۳.

Doi: 10.22081/jpt.2023.66402.2027



۲۷

نظر  
عهد

بررسی دیدگاه قرآن و عهد جدید درباره الوهیت مسیح علیه السلام



## مقدمه

قرآن مجید در آیات متعددی هرگونه اعتقاد به تثلیث و الوهیت مسیح علیه السلام را نفی می‌کند. در آیه ۱۱۶ سوره مائده گزارشی از یک گفت‌وگو بین خداوند و عیسی مسیح علیه السلام ارائه می‌شود. در این گفت‌وگو خداوند از عیسی مسیح علیه السلام می‌پرسد: «أَأَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَ أُمَّي إِلَهَيْنِ مِنْ دُونِ اللَّهِ؛ و [یاد کن] هنگامی را که خدا فرمود: ای عیسی پسر مریم، آیا تو به مردم گفتی من و مادرم را همچون دو خدا به جای خداوند پرستید؟»

عیسی در جواب عرضه می‌دارد: «قَالَ سُبْحَانِكَ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أَقُولَ مَا لَيْسَ لِي بِحَقٍّ إِنْ كُنْتُ قُلْتُهُ فَقَدْ عَلِمْتَهُ تَعَلَّمَ مَا فِي نَفْسِي وَلَا أَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِكَ إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ؛ پاسخ داد: منزهی تو، مرا نزیید که [درباره خویشتن] چیزی را که حق من نیست بگویم. اگر آن را گفته بودم به راستی آن را می‌دانستی. آنچه در نفس من است تو می‌دانی؛ و آنچه در ذات توست من نمی‌دانم، چرا که تو خود، دانای رازهای نهانی».

در روایت آمده که این گفت‌وگو بین عیسی مسیح علیه السلام و خداوند در روز قیامت رخ خواهد داد و قرآن از آن خبر می‌دهد (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۹، ص ۲۰۰).

طبرسی، یکی از مفسرین قرآن، در این باره می‌گوید: «چنین بیانی در حقیقت به منظور نشان‌دادن زشتی ادعای کسانی است که گمراه شده، عیسی را خدا پنداشته‌اند» (طبرسی، ۱۳۵۰-۱۳۶۳، ج ۷، ص ۲۴۷). علامه طباطبایی نیز معتقد است: «عیسی مسیح علیه السلام با حفظ ادب و احترام در پاسخ مستقیم خود آن نسبت را انکار نکرد، بلکه به منظور مبالغه در تنزیه خداوند آن را به نفی سببش، نفی و انکار نمود» (طباطبایی، ۱۳۷۸، ج ۶، ص ۳۵۴).

برخی از محققین مسیحی نیز با نظر قرآن همسو هستند و معتقدند عیسی هیچ‌گاه خود را به‌عنوان خدا معرفی نکرد. دائرة المعارف الیاده ذیل مدخل تثلیث می‌نویسد: «یافتن آیه‌ای برای اثبات تثلیث در کتاب مقدس به چالشی جدی برای کلیسا تبدیل شده

است. بیشتر محققان توافق نظر دارند که کتاب مقدس هیچ کجا آشکارا تثلیث را بیان نکرده است (Eliade, 1987, vol. 15, pp. 53-57).

ریچارد سوئین‌برن،<sup>۱</sup> از مورخان تثلیث‌گرا، این‌گونه توضیح می‌دهد که اگر عیسی می‌خواست تثلیث را بیان کند به‌جز اندکی، بقیه منظور او را اشتباه می‌فهمیدند. بنابراین تعلیماتی بر جا گذاشت که به‌صورت ضمنی تأیید‌کننده تثلیث باشند و مسیحیان بعدی بتوانند آن‌ها را به شکل منظم درآورند (Swinburn, 1992, p.149). اما با این حال بیشتر جهان مسیحی اعتقاد به تثلیث و خداوندی عیسی مسیح ﷺ دارند (پل دوم، ۱۳۹۳، پاراگراف ۲۵۳ - ۲۵۵). اما با این حال اکثریت الهی‌دانان مسیحی نظر متفاوتی دارند.

پرسش اصلی در تحقیق پیش رو این است که آیا عهد جدید فرمایش عیسی مسیح ﷺ در قرآن مبنی بر نفی الوهیت خودش را تأیید می‌کند؟

بنابر فرضیه این تحقیق، بر اساس دیدگاه دقیق قرآن عیسی مسیح ﷺ حتی در عهد جدید موجود نیز هیچ‌گاه ادعای الوهیت نکرده، بلکه بارها آن را نفی کرده و آنچه امروزه مورد اعتقاد تثلیثی‌ها قرار دارد، بعدها توسط الهی‌دانان مسیحی بوجود آمده است.

این پژوهش در صدد بیان هماهنگی بین قرآن (آل عمران، ۶۴) و اناجیل در اعتقاد به توحید است و نشان خواهد داد که آموزه الوهیت حضرت عیسی ﷺ در عهد جدید نیز آشکارا نفی شده است. قرآن به خوبی می‌داند که آموزه الوهیت مسیح ﷺ حتی از منظر عهد جدید نیز مردود است؛ مسئله‌ای که تا کنون کمتر مورد توجه جدی مفسران قرآن مجید قرار گرفته است و مراجعه به آیات عهد جدید می‌تواند افق‌های تازه‌ای را برای مفسران قرآن نمایان کند.

درباره بررسی و انکار الوهیت مسیح ﷺ در عهد جدید تحقیقات زیادی انجام شده است؛ از جمله غزالی (۱۴۲۰ق) در کتاب الرد الجمیل لالهیه عیسی بصریح الانجیل و همچنین الشیخ (۱۳۸۹) در کتاب لاهوت المسیح ﷺ فی المسیحیة و الاسلام به این فقرات عهد جدید اشاره داشته‌اند. کاشانی در تثلیث در قرآن و عهدین (۱۳۹۲) و اسدی

1. Richard Swinburn.





نیز در «بررسی تحلیلی دیدگاه قرآن کریم درباره الوهیت حضرت عیسی» (۱۳۹۲) آیات قرآن مرتبط با الوهیت عیسی را مورد بررسی قرار داده است. همچنین تیلر (۱۹۶۲م) در اثر خود به نام «Does the New Testament Call Jesus God» و مؤسسه Watch Tower Society (2020) در مجله رسمی خود با عنوان «Should You Believe in the Trinity?» به بررسی آیات نافی تثلیث در کتاب مقدس پرداختند.

در ادامه به بررسی آیات مرتبط با الوهیت مسیح ﷺ در دو بخش اصلی پرداخته می‌شود؛ آیات نافی الوهیت مسیح ﷺ و آیات اثبات کننده الوهیت او که با روش تفسیری کتاب مقدس به کتاب مقدس مورد کنکاش و بررسی قرار می‌گیرد.

### ۱. نفی الوهیت مسیح ﷺ در اناجیل

با بررسی فرمایشات حضرت عیسی ﷺ در عهد جدید می‌توان دریافت که ایشان بسیار نگران بودند که بعد از وی یارانش او را خدا بخوانند و بنابراین نه یک‌بار، بلکه چندین مرتبه و با روش‌های مختلف و به هر صورت ممکن، انتساب الوهیت را از خود دور می‌ساخت که در ادامه بیان می‌شود:

#### ۱-۱. خدای واحد و احد

بر اساس عهد قدیم خدا موجودی واحد است. او به بنی اسرائیل می‌گوید: «ای اسرائیل، بشنو یهوه خدای ما، یهوه واحد است» (تثنیه ۶: ۴). در عهد قدیم همچنین وجود هر خدایی به غیر از یهوه نفی شده است (خروج ۲۰: ۲-۳). عهد جدید نیز به هیچ تغییری در یگانگی خدا، حتی پس از آمدن عیسی ﷺ به زمین اشاره نکرده و به روشنی بیان داشته که «خدا یک است» (غلاطیان ۳: ۲۰). این آیات به صراحت از یگانه‌بودن خدا و نبود هیچ شبیه و مانندی برای او سخن می‌گویند.

#### ۲-۱. پدر تنها خدای حقیقی

عیسی مسیح ﷺ تصریح می‌کند تنها یک خدا وجود دارد و آن یک خدا تنها و تنها

پدر است، در عهد جدید آمده: «ما را تنها یک خدا است، یعنی پدر» (اول قرنیان ۸: ۶).<sup>۱</sup> این آیه به روشنی نشان می‌دهد که پدر «اقنوم اول خدا» نیست، بلکه خدایی جز او نیست؛ ولی عقیده تثلیث این است که سه شخص هستند که الوهیت دارند (پل دوم، ۱۳۹۳، پاراگراف ۲۵۳-۲۵۴)؛ بنابراین در اعتقاد مسیحیان آموزش داده می‌شود که «ما را تنها یک خدا است یعنی پدر، پسر و روح القدس».

همچنین عیسی علیه السلام همواره به پیروانش وعده حیات جاودان می‌داد و راه رسیدن به زندگی ابدی را چنین بیان می‌کرد: «حیات جاودان این است که تنها تو (پدر) را خدای واحد حقیقی بشناسیم و عیسی مسیح علیه السلام را فرستاده تو» (یوحنا ۱۷: ۳).

در این آیه عیسی مسیح علیه السلام پدر را با عبارت «μόνον ἀληθινὸν Θεὸν»، یعنی «تنها خدای واحد حقیقی» معرفی می‌کند و با قاطعیت افرادی که پدر، پسر و روح القدس را خدای واحد می‌دانند یا خدا را واحد در عین تثلیث می‌دانند، واجد حیات جاودانی نمی‌داند. گفتنی است که طبق آموزه تثلیث، اقانیم سه گانه به نحو حقیقی از یکدیگر متمایزند (پل دوم، ۱۳۹۳، پاراگراف ۲۵۳-۲۵۴).

ولی در آیه ذکر شده، عیسی مسیح علیه السلام به روشنی خدا را تنها یک شخص واحد حقیقی می‌داند که نام او نیز فقط و فقط پدر است و این در تعارض با باور رایج کلیسایی است که خدا را شامل سه شخص مجزا به نام‌های پدر، پسر و روح القدس می‌داند.

### ۳-۱. تمایز مسیح علیه السلام و خدا

تثلیث‌گرایان معتقدند که گرچه بین اشخاص تثلیث با یکدیگر تمایز حقیقی وجود دارد، ولی هر کدام از آن‌ها به تنهایی خدا هستند (پل دوم، ۱۳۹۳، پاراگراف ۲۵۳-۲۵۴). تعالیم کلیسای کاتولیک می‌نویسد: «پس اقانیم تثلیث در یک الوهیت سهیم نیستند، بلکه هر یک از آن‌ها کامل خدا هستند» (پل دوم، ۱۳۹۳، پاراگراف ۲۵۳-۲۵۵). اما عیسی مسیح علیه السلام

۱. در ادامه این آیه آمده است: «و یک سرور یعنی عیسی مسیح علیه السلام». معادل دقیق این واژه در یونانی واژه کریوس به معنای Lord یا سرور و ارباب است؛ اما در ترجمه‌های دیگر این آیه این گونه برگردان شده است: «و یک خداوند یعنی عیسی مسیح علیه السلام». خدا در این آیه اگر به معنای خدای قادر مطلق باشد، ترجمه اشتباه است.





در اناجیل بین خود و خدا تمایز قائل می‌شود و اگر مسیح علیه السلام خدا بود، چرا باید بین او و خدا تمایز باشد؟ کتاب مقدس نشان می‌دهد که مسیح علیه السلام و خدا از یکدیگر جدا و متمایزند؛ برای نمونه وقتی عیسی به مریم مجدلیه می‌گوید: «نزد پدر خود و پدر شما و خدای خود و خدای شما می‌روم» (یوحنا ۲۰: ۱۷)، اگر خودش خدا بود، می‌خواست نزد چه کسی برود؟ عهد جدید مشخص می‌کند که خدای عیسی مسیح علیه السلام همان پدر است: «تا خدای سرور ما عیسی مسیح علیه السلام که پدر ذوالجلال است» (افسیان ۱: ۱۷). همچنین وقتی شخصی عیسی را با صفت نیکو خطاب می‌کند، عیسی مسیح علیه السلام اعتراض کرده و می‌گوید: «چرا مرا نیکو گفتی، حال آنکه کسی نیکو نیست، جز خدا فقط» (مرقس ۱۰: ۱۸). اگر به راستی مسیح علیه السلام خداوند بود، چرا عیسی مسیح علیه السلام بین خود و خدا تمایز قائل شد و اصرار داشت که من نیکو نیستم و تنها خدا نیکو است.

در این آیات عیسی مسیح علیه السلام بین شخصیت خودش و خدا تمایز قائل می‌شود و خدا را شخصیتی مجزا از خودش می‌داند؛ درحالی‌که به باور رایج کلیسا، عیسی مسیح علیه السلام صددرصد خدا است.

#### ۴-۱. برتری پدر بر پسر

عیسی مسیح علیه السلام در اناجیل پدر را برتر از خودش می‌داند؛ زیرا خدا بزرگ‌ترین و برترین است و اگر شخصی بزرگ‌تر از خدا تصور شود، دیگر شخص اول نمی‌تواند خدا باشد؛ زیرا از او برتر هم وجود دارد، پس خدا بزرگ‌ترین است. همچنین در آموزه تثلیث می‌خوانیم که پدر، پسر و روح‌القدس با هم برابرند و هیچ‌یک بر دیگری برتری ندارد. در بدو مسیحیت بدعتی با عنوان مونارشیسیم (Monarchianism) به وجود آمد. قائلان این نظریه هرچند پدر و پسر را خدا می‌دانستند، ولی بر این باور بودند که خدای پدر بزرگ‌تر است و خدای پسر و خدای روح‌القدس، در عین اینکه الوهیت دارند، درجه پایین‌تری قرار دارند (Herbermann, 1910). این بدعت از نظر کلیسا مردود اعلام شد؛ زیرا خدای کوچک‌تر دیگر خدای واقعی نیست، بلکه شخصی ناقص و محدود خواهد بود؛ درحالی‌که کتاب مقدس به روشنی پدر را برتر و پسر را همواره مطیع خدا می‌داند.

پطرس و همراهانش هنگام صحبت درباره رستاخیز عیسی، به شورای عالی یهود چنین گفتند: «او [عیسی] را خدا بر دست راست خود بالا برد» (اعمال رسولان ۵: ۳۱). همچنین پولس در این باره می‌گوید: «خدا نیز او را به‌غایت سرافراز نمود» (فیلیان ۲: ۹). اگر عیسی خدا بود، به طبع بسی سرافراز نیز بود! و چگونه کسی که خود به‌غایت سرافراز است می‌تواند به مقامی بالاتر از مقام پیشینش منصوب شود؟ از سوی دیگر اگر عیسی پیش از ترفیعی با خدا برابر بوده باشد، این ترفیع او را بالاتر از پدر قرار می‌دهد! این فراز به خوبی نشان می‌دهد عیسی مقامی پائین‌تر از پدر دارد.

همچنین در کتاب مقدس هنگامی که صحنه روز قیامت ترسیم می‌شود می‌نویسد: «بعد از آن انتها است... آن‌گاه خود پسر هم مطیع خواهد شد او را که همه چیز را مطیع وی گردانید تا آنکه خدا کل در کل باشد» (اول قرتیان ۱۵: ۲۴ - ۲۸). طبق تصویر باشکوهی که عهد جدید از صحنه روز قیامت ترسیم می‌کند، در لحظه آخر همه، حتی پسر، برای پدر خضوع می‌کنند تا همه به برتری خدای پدر پی ببرند و بدانند که تنها پدر خدای کل در کل است (Θεὸς πάντα ἐν παῖσιν). اگر تنها پدر خدای کل در کل باشد، دیگر پسر و روح‌القدس نمی‌توانند خدای کل در کل باشند.

همچنین کتاب مقدس به وضوح می‌گوید که «سر مسیح ﷺ خدا است، به همین نحو سر هر مرد مسیح ﷺ است» (اول قرتیان ۱۱: ۳) و به همین دلیل عیسی فرمود: «پدر بزرگ‌تر از من است» (یوحنا ۱۴: ۲۸). اگر پدر و پسر با هم برابر باشند، چگونه پدر بزرگ‌تر از پسر خواهد بود؟

چنانکه گفته شد در باور رایج کلیسای پدر، پسر و روح‌القدس را شخصیت‌های مساوی می‌دانند؛ زیرا اگر تصور شود یکی از آن‌ها از دیگران بزرگ‌تر است، به‌طور طبیعی دو شخص دیگر واجد الوهیت نخواهند بود؛ ولی عیسی مسیح ﷺ به روشنی پدر را بزرگ‌تر از خودش می‌داند.

## ۵-۱. نداشتن حیات ذاتی پسر

خدا «حی» است و دارای حیات است و حیات خداوند ذاتی است؛ یعنی حیاتش را







از کسی نگرفته بلکه حیات عین ذات خداوند است و همچنین حیات خدا سرمدی است؛ یعنی این حیات را از ازل داشته و تا ابد خواهد داشت. خدایی که حیات ذاتی و سرمدی نداشته باشد، نمی‌تواند خدا باشد. همچنین نمی‌توان تصور کرد زمانی بوده که خدا حیات نداشته و بعد واجد این صفت شده است. کتاب مقدس نیز تصدیق می‌کند که کسی به خدا چیزی نمی‌بخشد: «چه کسی تاکنون چیزی به خدا بخشیده که بخواهد از او عوض بگیرد؟ زیرا همه چیز از او و به واسطه او و برای اوست» (رومان ۱۱: ۳۶). اما به اعتراف کتاب مقدس، مسیح علیه السلام هستی و حیاتش را از شخص دیگری (پدر) گرفته است. یوحنا در انجیل خود می‌نویسد: «زیرا همچنان که پدر در خود حیات دارد، پسر را نیز عطا کرده است که در خود حیات داشته باشد» (یوحنا، ۵: ۲۶). چگونه می‌توان معتقد بود پسر، خود دارای حیات ذاتی نباشد و حیات خود را از پدر گرفته باشد و در عین حال خداوند نیز باشد؟

### ۱-۶. عالم نبودن پسر

بر اساس آموزه‌های عهدین خدا عالم مطلق است و مسئله‌ای وجود ندارد که از حیطة دانش الهی مخفی باشد و جهل در ذات الهی راه ندارد (اول پادشاهان ۸: ۳۹)؛ درحالی‌که عیسی مسیح علیه السلام ندانستن خود را اظهار می‌کند. وی درباره روز قیامت گفت: «اولی از آن روز و ساعت غیر از پدر هیچ کس اطلاع ندارد، نه فرشتگان در آسمان و نه پسر هم» (مرقس ۱۳: ۳۲). در این آیه تنها اقنوم پدر به روز قیامت آگاه است و اگر عیسی در جایگاه پسر، هم‌ذات با پدر (خداوند) بود، باید او نیز از هرچه پدر می‌دانست خبر می‌داشت؛ اما پسر از روز موعود اطلاعی نداشت. لازم به ذکر است که در مسیحیت دو عیسی نداریم که یکی بداند و دیگری نداند؛ بلکه عیسی مسیح علیه السلام تنها یک شخص است که اعلام کرد نمی‌داند و اگر عیسی تنها یک شخص است، دیگر نمی‌توان تصور کرد که از تاریخ روز بازگشت مجددش هم خبر داشته و هم خبر نداشته است؛ زیرا علم خدا عین ذات خداوند است و نمی‌توان تصور کرد که خدا (مسیح علیه السلام) که یک شخص بیشتر نیست) به واقع به مسئله‌ای علم نداشته باشد. از طرفی تأکید انجیل مرقس هیچ

تردیدی را باقی نمی‌گذارد که از بین شخصیت‌های مدعی الوهیت، این تنها اقنوم پدر است که علم آن روز را دارد و دو اقنوم دیگر یعنی پسر یا روح القدس به طور طبیعی نمی‌دانند روز قیامت چه زمانی خواهد بود.

### ۱-۷. قادر مطلق نبودن پسر

بر اساس آموزه‌های عهدین خداوند قادر مطلق است و بر همه چیز توانایی دارد. خدای ناتوان شایستگی عنوان خدایی را ندارد. این گونه نیست که خداوند زمانی ناتوان بوده، سپس دارای قدرت مطلق شده باشد، بلکه قدرت از ازل تا ابد با خداوند همراه است. همچنین قدرت الهی به صورت ذاتی و درون‌باشنده در خدا وجود دارد و این قدرت را از کسی یا جایی نگرفته است؛ چنانکه ارمیا می‌گوید: «آه ای یهوه ... چیزی برای تو مشکل نیست» (ارمیا ۳۲: ۱۷). اعتقادنامه نیقیه با این عبارت قاطع و محکم شروع می‌شود: «من ایمان دارم به خداوند قادر مطلق» (Loyn, 1991, p. 240)؛ ولی عیسی مسیح علیه السلام برای آنکه هرگونه ادعای الوهیت را از خود نفی کند، بارها قاطعانه تأکید کرد که دارای قدرتی ذاتی نیست و قدرت خارق‌العاده‌اش را از پدر می‌گیرد و فرمود: «پسر از خود هیچ نمی‌تواند کرد، مگر آنچه ببیند که پدر به عمل آورد» (یوحنا ۵: ۱۹). مسیح علیه السلام وقتی می‌خواست از قدرتش سخن بگوید تأکید می‌کرد که این قدرت به او داده شده است و فرمود: «تمامی قدرت در آسمان و بر زمین به من داده شده است» (متی ۲۸: ۱۸) و می‌افزود: «با تمام قدرتی که دارم و می‌توانم بیماران را شفا بدهم، ولی بدانید که من از خود هیچ نمی‌توانم کرد» (یوحنا ۵: ۳۰).

بنابر آموزه کتاب مقدس، کسی به خداوند چیزی نبخشیده است؛ زیرا همه چیز از او است. پولس می‌گوید: «چه کسی تاکنون چیزی به خدا بخشیده که بخواهد از او عوض بگیرد؟ زیرا همه چیز از او، به واسطه او و برای او است» (رومان ۱۱: ۳۶). بر این اساس اگر مسیح علیه السلام همان خدای قادر مطلق است، چرا باید قدرتش را از خدای دیگر بگیرد؟ روزی مادر دو تن از شاگردان عیسی از او خواست تا هنگام ورود به ملکوت، پسران وی را در دو طرف خود بنشانند. عیسی جواب داد: «نشستن به دست راست و چپ من از





آن من نیست که بدهم، مگر به کسانی که از جانب پدرم برای ایشان مهیا شده است» (متی ۲۰: ۲۳). اگر عیسی خدای قادر مطلق بود، اختیار سپردن این سمت‌ها را داشت؛ اما عیسی که قادر مطلق نبود، نمی‌توانست این سمت‌ها را به آنان بسپارد.

### ۸-۱. وسوسه‌ خدای پسر

بر اساس داده‌های انجیل عیسی مسیح ﷺ بعد از آنکه به دست یحیی تعمیددهنده در رود اردن غسل کرد، روانه بیابان شد و چهل روز در بیابان روزه گرفت. در پایان روز چهارم شیطان به صورت یک مار بر او ظاهر شد و سه بار عیسی را وسوسه کرد تا وفاداری‌اش به خدا را از بین ببرد؛ ولی عیسی از این آزمایش سخت سرافراز بیرون آمد. در سومین آزمایش شیطان پس از آنکه همه ممالک جهان و جلال آن‌ها را به عیسی نشان داد گفت: «اگر افتاده مرا سجده کنی، همانا این همه را به تو بخشم» (متی ۴: ۸-۹). آیا عیسی خود نمی‌دانست که خدا است و مالک تمام این ثروت‌ها است؟ عهد جدید می‌گوید عیسی وسوسه شد، ولی در برابر این وسوسه مقاومت کرد؛ اگر عیسی خدا بود، با چه بهانه‌ای وسوسه شد؟ با ثروتی که خود مالک و خالق آن بود؟ مواد این آزمایشی که عیسی از آن سربلند بیرون آمد چه بود؟ سجده خدا در برابر شیطان! آیا خدا می‌تواند بر ضد خود بشورد؟ آیا خدا وسوسه می‌شود تا بر شیطان سجده کند؟! وسوسه عیسی فقط وقتی می‌تواند مفهوم داشته باشد که او خدا نباشد؛ زیرا وسوسه شدن برای خدا محال است و اینکه خدا بخواهد به خاطر مشتی طلا که خود مالک آن است وسوسه شود و به شیطان سجده کند قابل تصور نیست.

### ۹-۱. عبادت‌های خدای پسر

همه ما خدا را می‌پرستیم؛ چون او خالق و مدبر ما است و ما به او نیازمندیم. او غنی بالذات است و ما فقیر و محتاج؛ به همین دلیل او را پرستش می‌کنیم؛ ولی آیا خدا کسی را می‌پرستد؟ خیر؛ زیرا کسی خدا را نیافریده و او را تدبیر نمی‌کند و او به کسی نیازمند نیست. پرستش نشانه عبودیت است و رب الارباب عبد و محتاج کسی نیست. اما در

انجیل می‌خوانیم مسیح علیه السلام خواسته‌هایش را متواضعانه از خداوند طلب می‌کرد. چنانکه لوقا می‌نویسد مسیح علیه السلام با شدیدترین زاری‌ها دعا می‌خواند، تا جایی که عرقش همانند قطرات خون بر روی زمین جاری می‌شد (لوقا ۲۲: ۴۴) و حاجاتش را سجده‌کنان از خدا درخواست می‌کرد: «به روی درافتاد و دعا کرده گفت: ای پدر من اگر ممکن باشد این پیاله از من بگذرد، لیکن نه به خواهش من، بلکه به اراده تو» (متی ۲۶: ۳۹). او شکر خدا را به جا می‌آورد: «گفت: ای پدر تو را شکر می‌کنم که سخن مرا می‌شنوی» (یوحنا ۱۱: ۴۱) و وقتی بر صلیب کشیده شد فریاد زد: «الهی، الهی چرا مرا تنها گذاردی؟» (مرقس ۱۵: ۳۴). عیسی چه کسی را صدا می‌زد؟ خودش یا بخشی از خودش را؟ در این گفت‌وگو عیسی به خدا عرضه می‌دارد چرا مرا رها کردی؟ اگر عیسی خود خدا بود، چه کسی او را ترک کرده بود؟ خدا چگونه می‌تواند خود را ترک کند؟ و بدیهی است که خدا نباید کسی را پرستد، اما عیسی مسیح علیه السلام کسی را پرستش می‌کرد.



## ۲. پاسخ‌های تثلیث‌گرایان

در میان مسیحیان تثلیث‌گرا در قرون اولیه مسیحیت اختلاف گسترده‌ای درباره الوهیت مسیح علیه السلام رخ داد که ریشه این اختلاف نیز به آیات فوق باز می‌گشت. الهی‌دانان تثلیث‌گرا برای پیدا کردن راه‌حل چند نظریه ارائه کردند. نسطوریوس<sup>۱</sup> از انطاکیه بیان کرد که در عیسی دو شخص و دو طبیعت وجود دارد (مک‌گراث، ۱۳۸۵، ص ۳۷۰)؛ به این ترتیب دو عیسی داریم: «عیسی خدایی» و «عیسی انسانی» که به طور وصف‌ناپذیری با هم متحد شده‌اند. به این تفکر «دوسرشت‌باوری»<sup>۲</sup> می‌گویند. البته سایر الهی‌دانان مسیحی در سال ۴۳۱م در شورایی که در شهر افسس تشکیل شد و همچنین در سال ۴۵۱م در شورایی که در شهر کالسدون با حضور ششصد اسقف تشکیل شد، نظریه نسطوریوس را محکوم کرد. اعتقادنامه شورای کالسدون بیان می‌کند:

ما به پیروی از آباب مقدس، به اتفاق آرا تعلیم می‌دهیم و اقرار می‌کنیم به آن

1. Nestorian.

2. Dyophysitism.



پسر یگانه، خداوند ما عیسی مسیح علیه السلام، او کامل در الوهیت و کامل در بشریت است. او خدای حقیقی و انسان حقیقی است. مرکب از نفس عاقل و بدن است. بر حسب الوهیتش هم جوهر با پدر است و بر حسب بشریتش هم جوهر با ما است ... و هر دوی آن‌ها در شخص<sup>۱</sup> واحد و اقنوم واحد جمع می‌شوند (پل دوم، ۱۳۹۳، پاراگراف ۴۶۷).

بر این اساس عموم کلیساها معتقد شدند که عیسی یک شخص بیشتر نیست که دو طبیعت الوهی و انسانی دارد (پل دوم، ۱۳۹۳، پاراگراف ۴۶۹) و این اعتقاد تبدیل به نظریه رایج در میان مسیحیان شد. بسیاری از مسیحیان در مواجهه با آیات فوق پاسخ می‌دهند که مسیح علیه السلام دارای دو طبیعت بود و وقتی اعلام می‌کند که نمی‌داند یا نمی‌تواند، این طبیعت انسانی او است که نمی‌داند و نمی‌تواند. این در حالی است که طبق مصوبه شورای کالسدون ما دو شخص نداریم، بلکه عیسی یک شخص بیشتر نیست و این شخص اظهار می‌دارد نمی‌داند! چگونه می‌تواند یک شخص موضوعی را هم بداند و هم به طور دقیق همان موضوع را نداند؟! داشتن دو طبیعت الوهی و انسانی منجر به داشتن دو شخص در مسیح علیه السلام نمی‌شود که یک شخص بداند و یک شخص نداند! عیسی یک شخص بیشتر نیست و آن یک شخص اعلام کرد که نمی‌داند. افزون بر اینکه بر اساس اعتقاد مسیحیان در آموزه تثلیث، پدر و پسر دو شخص متمایز هستند و پدر، پسر نیست و پسر هم پدر نیست؛ از همین رو تنها شخصی که از آن روز خبر دارد پدر است و باز به صراحت تأکید می‌کند که پسر (حتی بر اساس باور تثلیث گرایان شخصیت الوهی عیسی) هم از آن روز خبر ندارد.

### ۳. بررسی آیات ادعایی در اثبات الوهیت مسیح علیه السلام

با وجود آیات فراوانی که با صراحت بر نفی الوهیت عیسی علیه السلام دلالت دارند، مسیحیان

1. Prosopon.

تثلیث گرا با استناد به چند آیه مبهم در پی اثبات نظریه الوهیت مسیح علیه السلام برآمده‌اند که در ادامه مورد بررسی قرار می‌گیرد:

### ۳-۱. اتحاد با خدا

بر اساس آیاتی از انجیل مسیح علیه السلام خود را با خدا یکی می‌داند: «من و پدر یکی هستیم» (یوحنا ۱۰: ۳۰). مسیحیان معتقدند این سخن مسیح علیه السلام به این معنا است که «عیسی خدا است»؛ این در حالی است که با دقت بیشتر در آیه مذکور دریافت می‌شود که کتاب مقدس برای اینکه دو نفر را دارای یک هدف و یک مسیر معرفی کند، آن دو را یکی می‌داند؛ برای مثال عیسی حواریون را با هم یکی می‌داند: «ای پدر قدوس، این‌ها (حواریون) را که به من دادی به اسم خود نگاه دار تا یکی باشند، چنانکه ما هستیم» (انجیل یوحنا ۱۷: ۱۱). عیسی یکی بودن حواریون را مانند یکی بودن خود با پدر می‌داند. اگر عیسی با پدر دارای یک ذات هستند، آیا عیسی دعا می‌کرد که همه شاگردانش به یک ذات بدل شوند؟ اگر آیات مورد استناد مسیحیان را گزینشی نگاه نکنیم، می‌یابیم که منظور عیسی از یکی شدن، داشتن هدف مشترک است. همچنین پولس در رساله اول به قرنتیان می‌نویسد: لکن کسی که با سرور بپیوندد یک روح است (اول قرنتیان ۶: ۱۷). غزالی می‌نویسد: «این آیه نشان می‌دهد همان تعبیری که ما از آیه فهمیدیم پولس نیز همین برداشت را داشته است (غزالی، ۱۹۹۹م، ص ۸۵).

در کتاب مقدس نمونه‌های دیگری نیز وجود دارد که دو نفر که در حقیقت یکی نبوده‌اند، با هم یکی محسوب شده‌اند؛ برای نمونه زن و شوهر (متی ۶: ۱۹)<sup>۱</sup> یا پولس و همکار تبلیغی‌اش آپلس که در عهد جدید یکی دانسته شده‌اند (اول قرنتیان ۳: ۶ - ۸).<sup>۲</sup> در این موارد نیز مانند یوحنا (۱۰: ۳۰) از واژه  $\epsilon\upsilon\chi$  (هن = یک) استفاده شده است.

۱. زن و مرد بعد از ازدواج دو تن نیستند، بلکه یک تن هستند.

۲. من کاشتم، آپلس آبیاری کرد، لکن خداوند نمو بخشید؛ لهنذا نه کارنده چیزی است و نه آب‌دهنده، بلکه خدای رویاننده و کارنده و سیراب‌کننده یک هستند.





### ۲-۳. پدر در من است و من در پدر

عیسی مسیح علیه السلام رو به شاگردانش فرمود: «آیا باور نمی‌کنی که من در پدر هستم و پدر در من است ... مرا تصدیق کنید که من در پدر هستم و پدر در من» (یوحنا ۱۴: ۱۱). به نظر تثلیث‌گرایان، آیه اخیر گواهی می‌دهد که مسیح علیه السلام خدا است؛ زیرا مسیح علیه السلام به وضوح گفته است که خدا در او است و او نیز در خدا.

با دقت بیشتر در آیات عهد جدید می‌بینیم که افراد زیادی در پدر هستند؛ از جمله «هر که اقرار کند عیسی پسر خدا است، خدا در وی ساکن است و وی در خدا» (نامه اول یوحنا ۴: ۱۵) و «خدا محبت است و کسی که در محبت ساکن است، در خدا ساکن است و خدا در او [ساکن است]» (نامه اول یوحنا ۴: ۱۶). این آیات جای تردیدی نمی‌گذارند که واژه «در پدر بودن» فقط مربوط به مسیح علیه السلام نیست و افراد زیادی در پدر هستند.

همچنین عیسی مسیح علیه السلام درباره شاگردانش دعا می‌کند و می‌فرماید: «تا همه یک گردند، چنانکه تو ای پدر در من هستی و من در تو، تا ایشان نیز در ما یک باشند» (یوحنا ۱۷: ۲۰ - ۲۳). در این فراز عیسی می‌فرماید شاگردانم نیز در ما یک باشند! درست به همان گونه که من در تو و تو در من هستی! آیا شاگردان عیسی و ایمان‌داران و افراد با محبت و ... هم می‌توانند خدا باشند؟!

### ۳-۳. خدا و خداوند

در آیاتی از اناجیل عیسی مسیح علیه السلام «خدا» و «خداوند» نامیده شده است؛ از جمله پولس در نامه به رومیان (۱۰: ۹) می‌نویسد: «عیسای خداوند». آلیستر مک‌گراث در اثبات این مسئله می‌نویسد: «چنین به نظر می‌رسد که اصطلاح خداوند kyrios در زبان یونانی دلالت‌های قوی داشت؛ زیرا معرف یهوه «YHWH» بود که چون یهودیان از به‌زبان آوردن آن امتناع می‌کردند، در ترجمه سبعینی به جای آن، واژه «kyrios» گذاشته شده بود» (مک‌گراث، ۱۳۸۵، ص ۳۵۹). در این استدلال مسیحیان به دنبال آن هستند که با

استناد به استعمال صفت kyrios برای عیسی مسیح علیه السلام او را خدا بنامند.

اما باید توجه داشت در زبان یونانی واژه  $\text{Κύριον}$  که در این آیه در مورد عیسی به کار رفته، به مفهوم ارباب، صاحب و مخلوقات توانا است. معادل انگلیسی این واژه Lord است. گرچه این واژه برای خداوند استفاده می‌شود، اما برای دیگران نیز به کار می‌رود. در کتاب مقدس افراد بسیاری خدا و سرور و یا kyrios نامیده شده‌اند؛ از جمله حضرت موسی خدا نامیده شده است؛ چنانکه در تورات آمده: «و یهوه به موسی گفت: بین تو را بر فرعون خدا ساخته‌ام» (خروج ۷: ۱) و یا حتی فرشتگان نیز خدا نامیده شده‌اند؛ چنانکه در مزامیر آمده است: «او [انسان] را از خدایان (به عبری  $\text{אֱלֹהִים}$ ) الهیم منظور فرشتگان) اندکی کمتر ساختی» (مزامیر ۸: ۵)؛ حتی شیطان نیز خدای این جهان خوانده می‌شود (دوم قرنتیان ۴: ۴). بر اساس این مفهوم بنی اسرائیل نیز خدا خوانده می‌شود؛ همان‌طور در مزامیر بیان شده: «خداوند می‌فرماید من گفتم که شما خدایانید و جمیع شما فرزندان حضرت اعلی و خود در جماعت این خدایان (بنی اسرائیل) می‌ایستد» (مزامیر ۸۲: ۱-۶) و بدیهی است که اگرچه همه این افراد در کتاب مقدس خدا و سرور خوانده شده‌اند، هیچ کدام خدای قادر مطلق نیستند.

و از قضا یهودیان هم عصر عیسی مسیح علیه السلام نیز دچار همین اشتباه شدند و سنگ برداشتند تا عیسی را سنگسار کنند. عیسی مسیح علیه السلام از آن‌ها پرسید: «به چه سبب می‌خواهید من را سنگسار کنید؟» گفتند: «از آنجا که انسانی و خود را خدا می‌خوانی». عیسی در دفاع از خود به این نکته اشاره کرد که «آیا در تورات شما نوشته نشده است که من گفتم شما خدایان هستید؟» (یوحنا ۱۰: ۳۴-۳۵) و به آن‌ها توضیح می‌دهد که چگونه بنی اسرائیل در مزامیر خدا خوانده شده‌اند و این مسئله کفر به خدا دانسته نشده است و شکی نیست که عیسی مقامی بسیار والاتر از بنی اسرائیل، فرشتگان و شیطان دارد. از آنجا که اینان خدایان، یعنی اربابان و قدرتمندان خوانده می‌شوند، بدون شک عیسی نیز می‌تواند خدا (سرور و ارباب) باشد. پولس رسول در این باره می‌نویسد:

هر چند هستند که به خدایان خوانده می‌شوند، چه در آسمان و چه در زمین،





چنانکه خدایان بسیار و سروران بسیار می‌باشند. لکن ما را یک خداست، یعنی پدر که همه چیز از اوست (اول قرن‌تین ۸: ۵-۶).

### ۳-۴. کلمه خدا(یی) بود

یکی از مهم‌ترین استدلال‌های مسیحیان بر الوهیت مسیح ﷺ آیه اول یوحنا است: «در ابتدا کلمه بود و کلمه پیش خدا بود و کلمه خدا بود» (یوحنا ۱: ۱). پیروان تثلیث ادعا می‌کنند که این آیه به این معنا است که کلمه - در زبان یونانی لوگوس - که به صورت عیسی مسیح ﷺ بر زمین آمد، خود خدای قادر مطلق بود. در ابتدا باید توجه کرد بر اساس فراز دوم این آیه، «کلمه پیش خدا بود». مشخص است که فردی که پیش شخص دیگری باشد نمی‌تواند همان شخص باشد؛ پس عیسی (کلمه) نمی‌تواند خود خدا باشد.

اما ابهام اصلی در فراز سوم این آیه است: «کلمه خدا بود». گفتنی است ترجمه‌ای که تثلیث‌گرایان از این آیه ارائه می‌کنند ترجمه دقیق نیست و باید توجه داشت در این آیه، اسم یونانی *تئوس* (خدا) دو بار ذکر شده؛ بار اول به همراه حرف تعریف آمده است: «و کلمه (لوگوس) نزد خدا (تئوس) بود». *تئوس* در این فراز از آیه به دنبال حرف تعریف یونانی *τὸν* (تون) می‌آید که به هویتی خاص اشاره می‌کند؛ این *تئوس* بیانگر خدای معرفه (قادر مطلق) است. اما برای *تئوس* دوم در انتهای آیه هیچ حرف تعریفی وجود ندارد؛ بنابراین ترجمه تحت‌اللفظی آن چنین خواهد بود: «و خدایی بود آن کلمه». گفتنی است زبان یونانی *کیننی* (Koine Greek) حرف تعریف دارد، اما حرف نکره ندارد و وقتی پیش از اسم مسند حرف تعریف نیامده باشد، بسته به مضمون متن ممکن است آن اسم نکره باشد. بر همین اساس *تئوس* دوم در آیه معنای «خدایی» (نکره) می‌دهد، نه خدای قادر مطلق (معرفه). با این تعریف، آیه اول یوحنا در صدد بیان این است که کلمه خداگونه است، نه اینکه خدای قادر مطلق باشد. این مطلب با بقیه کتاب مقدس که نشان می‌دهد عیسی در نقش



سخنگوی خدا، کلمه خوانده شده است، هماهنگی دارد. به جدول زیر دقت کنید:

Λόγος.	ὁ	ἦν	Θεὸς	καὶ	Θεόν,	τὸν	πρὸς	ἦν	Λόγος	اصل یونانی
Logos	ho	Ēn	Theos	Kai	Theon	Ton	pros	ēn	Logos	تلفظ
کلمه	آن	بود	خدا (نکره)	و	خدا (معرفه)	(حرف تعریف)	همراه	بود	کلمه	معنی

بسیاری از ترجمه‌های معتبر، آیه را همین‌گونه ترجمه کرده‌اند؛ از جمله ترجمهٔ اصلاح‌شدهٔ عهد جدید (۱۸۰۸م): «و کلمه خدایی بود»<sup>۱</sup> (Newcome, W. 1817. John 1:1) و ترجمهٔ مؤکد دوزبانه (۱۸۶۴م) بنیامین ویلسون (Benjamin, Wilson): «و خدایی بود کلمه»<sup>۲</sup> (Wilson, 1942, John 1:1).

پیش‌تر بیان شد که افراد بسیاری در کتاب مقدس خدا نامیده شده‌اند، مانند بنی‌اسرائیل، فرشتگان و عیسی مسیح ﷺ؛ پس خدای نکره می‌تواند شامل این اشخاص بشود ولی فقط یک خدای قادر مطلق وجود دارد که در زبان یونانی با حرف تعریف (Θεόν, τὸν) معرفی می‌شود:

### ۳-۵. معجزات مسیح ﷺ

یکی از ادلهٔ مسیحیان تثلیث‌گرا بر الوهیت مسیح ﷺ، معجزات بزرگ او از قبیل زنده کردن مردگان است. نورمن گایسلر می‌نویسد:

عیسی مسیح ﷺ با گفتن: «همچنان که پدر مردگان را برمی‌خیزاند و زنده می‌کند، همچنین پسر نیز هر که را می‌خواهد زنده می‌کند» (یوحنا ۵: ۲۱)، تمام شک و تردیدها را در مورد خود بر طرف می‌کند؛ اما عهد قدیم به روشنی

1. "and the word was a god".

2. "and a god was the word",





تعلیم می‌دهد که تنها خدا می‌تواند زندگی ببخشد (اول سموئیل ۲: ۶) (گایسلر، ۱۳۹۵، ص ۲۰۱).

مسیح علیه السلام در طول زندگانی خود سه نفر از مردگان را زندگی بخشید: دختر یایروس (مرقس ۵: ۲۱-۴۳)، یگانه پسر بیوه‌زن نایینی (لوقا ۷: ۱۱-۱۷) و ایلعازر، برادر مریم مجدلیه (یوحنا ۱۱: ۱۷-۴۴)؛ اما بر اساس کتاب مقدس مسیح علیه السلام اذعان می‌کند که از خود هیچ قدرتی ندارد و همه کارها و معجزاتی که انجام می‌دهد، به مدد قدرت خدا است: «به راستی، به راستی به شما می‌گویم که پسر هیچ کاری را نمی‌تواند» (یوحنا ۵: ۱۹). پطرس نیز با صراحت اعلام می‌کند که معجزات را خدا به دستان مسیح علیه السلام صورت می‌دهد؛ او به بنی‌اسرائیل می‌گوید: «ای پسر اسرائیل، این کلام را بشنوید؛ عیسی ناصری مردی بود که خدا او را به وسیله معجزات و عجایب و علاماتی که بر دستان او در میان شما جاری ساخت و شما آن‌ها را می‌دانید تأیید کرد» (اعمال رسولان ۲: ۲۲). در حقیقت خدا این قدرت را به مسیح علیه السلام داد تا بتواند مردگان را زندگی ببخشد. فقط مسیح علیه السلام چنین اقتداری نداشت، بلکه خود او فرمود: «به راستی، به راستی می‌گویم که هر که به من ایمان بیاورد می‌تواند کارهایی را انجام دهد که من انجام می‌دهم، بلکه بزرگ‌تر از کارهایی که من می‌کنم» (یوحنا ۱۴: ۱۲).

سال‌ها پیش از مسیح علیه السلام انبیای بزرگ الهی، مانند ایلیا، حزقیال و الیشع به مردگان حیات می‌بخشیدند. پیامبری به نام ایلیا مهمان پیرزنی شد. در این هنگام تنها جوان پیرزن از دنیا رفت و ایلیا او را زنده می‌کند پیرزن نیز این زنده کردن را دلیل بر خدا بودن ایلیا نمی‌داند، بلکه می‌گوید: «الان از این دانستم که تو مرد خدا هستی و کلام خداوند در دهان تو راست است» (اول پادشاهان ۱۷: ۲۰-۲۴).

یکی دیگر از افرادی که مردگان را زنده می‌کرد الیشع، شاگرد و جانشین ایلیای نبی است. وقتی وی وارد خانه زنی شد، طفل زن در بستر مرده بود. الیشع در را بست و دست خود را بر طفل گذاشت. گوشت پسر گرم شد، هفت مرتبه عطسه کرد و چشمانش باز شد و زنده شد (دوم پادشاهان ۴: ۳۱-۳۵). حزقیال نیز در یک واقعه، هزاران هزار استخوان پوسیده را گوشت و پوست بخشید، سپس آن‌ها را حیات داد تا دوباره

زنده شوند (حزقیال ۳۷: ۱ - ۱۰) و اگر زنده کردن مردگان می‌تواند دلیلی بر الوهیت باشد پس باید حزقیال، ایلیا و الیشع و بسیاری از مومنین نیز خدا باشند.

#### ۴. تأثیر آیات نافی الوهیت در باور مسیحیان اولیه در نفی تثلیث

از زمان مسیحیت نخستین بسیاری از مسیحیان معتقد بودند که عیسی خدا نیست و هیچ‌گاه خود را خدا معرفی نکرده است؛ ایونی‌ها از نخستین آن‌ها بودند (Ehrman, 2005, pp. 100-103). یکی دیگر از تأثیرگذارترین مکتب‌های مسیحی ضد تثلیث، جریان آریانیسم به رهبری اسقفی به نام آریوس<sup>۱</sup> بود. او معتقد بود عیسی مسیح ﷺ مخلوق است. در مقابل آریوس، الکساندر، اسقف مصر بر آموزه الوهیت مسیح ﷺ پافشاری می‌کرد. نزاع بین آریوس و الکساندر بالا گرفت و این مسئله کنستانتین، امپراطور روم را نگران کرد. وی ابتدا آن‌ها را به آرامش دعوت کرد، اما بی‌فایده بود؛ به همین سبب در سال ۳۲۵م شورای در شهر نیقیه تشکیل شد و در این شورا نظریه الوهیت مسیح ﷺ به تصویب رسید (Percival, 1900, Vol. 14, pp. 112-114). پس از شورا، کنستانتین فرمانی بدین شرح صادر کرد:

اگر نوشته‌ای از آریوس یافت شود، باید آن را به شعله‌های آتش سپرد تا نه تنها شرارت تعلیم او محو شود، بلکه چیزی برای یادآوری او باقی نماند و بدین وسیله دستور عمومی می‌دهم که اگر کسی یافت شود که نوشته‌ای از آریوس را پنهان کرده است و فوراً آن را تحویل ندهد و یا با آتش از بین نبرده باشد مجازات او مرگ است. به محض کشف، برای مجازات اعدام معرفی می‌شود (Schulthess, 1908, pp. 1-2).

آریوس بعد از شورای نیقیه از مقام اسقفی خلع و تبعید شد (Draper, 1864, pp. 358-359). برخی از اسقفان هم‌نظر وی از جمله داکيوس<sup>۲</sup>، سکوندوس<sup>۳</sup>، زوپيروس<sup>۴</sup>، سکوندوس<sup>۵</sup>

1. Arius.
2. Dachius.
3. Secundus.
4. Zopyrus.
5. Secundus.





و تئونس<sup>۱</sup> از اسقفان منصوب در کشور لیبی و پاتروفیلوس<sup>۲</sup> و آتیوس<sup>۳</sup> از اسقفان منصوب در فلسطین همچون خود آریوس بعد از استنکاف از امضای مصوبه شورای نیقیه از مقام خود خلع و تبعید شدند (Parvis, 2006, pp. 38-46). پس از مرگ کنستانتین برخی از امپراتوران روم مانند کنستانتین دوم (امپراتور روم از ۳۳۷ تا ۳۴۰م) (Jones, 1971, p. 118) و فلاویوس ژولیوس والنس<sup>۴</sup> (۳۲۸ - ۳۷۸م) امپراتور روم بین سالهای ۳۶۴ تا ۳۷۸م (Gibbon, 1909, pp. 861-64) و پادشاهی لومبوردها<sup>۵</sup> در جنوب ایتالیا (Jarnut, 2002, p. 61) و پادشاهی ویزیگوت‌ها<sup>۶</sup> در اسپانیا از اندیشه‌های آریوس طرفداری می‌کردند (McKitterick, Abulafia, 1995, Volume 1, pp. 183-209) همچنین با تبلیغاتی که اولفیلاس<sup>۷</sup> (۳۱۱-۳۸۳م) برای گوت‌ها<sup>۸</sup> در آلمان انجام داد، ایشان نیز پیرو تفکرات آریانیسم شدند (Van Kerckvoorde, 1993, p. 105).

گرچه با اجبار و فشار کلیسا و امپراتوران اروپایی، مسیحیان موحد کم کم از بین رفتند، ولی بقایای این تفکر تا امروز نیز باقی مانده است که به‌عنوان کلیساهای توحیدگرا<sup>۹</sup> شناخته می‌شوند. این جریان در اروپای مرکزی (بیشتر رومانی و مجارستان)، ایرلند، هند، جامائیکا، ژاپن، کانادا، نیجریه، آفریقای جنوبی، انگلستان و ایالات متحده آمریکا حضور دارند که فقط پدر را خدای قادر مطلق می‌دانند و به الوهیت عیسی مسیح ﷺ معتقد نیستند. فرقه‌هایی از مسیحیت، مانند سوسینیانسم<sup>۱۰</sup> (Mortimer, 2010, pp. 13-38) و شاهدان یهوه نیز به‌عنوان مسیحیان موحد شناخته می‌شوند (Holden, 2002, p. 24).

1. The onas.
2. Patrophilus.
3. Aetius.
4. Flavius Julius Valens.
5. Lombards.
6. Visigothic.
7. Ulfilas.
8. Goths.
9. Unitarianism.
10. Socinianism.

## نتیجه گیری

گرچه مسیحیان تثلیث گرا معتقد هستند عیسی مسیح علیه السلام خود را به عنوان خدا معرفی می کرده، ولی خداوند در قرآن به شدت این مسئله را نفی کرده است؛ از جمله در آیه ۱۱۶ سوره مائده به صراحت نظریه ای مطرح می شود که عیسی مسیح علیه السلام هیچ گاه معتقد به الوهیت خود نبوده و ادعایی مبنی بر خدایی خود مطرح نکرده است؛ البته این نظریه بر خلاف دیدگاه رایج کلیسا است. این تحقیق نشان داد که نظریه قرآن در نفی الوهیت مسیح علیه السلام از زبان خودش، به طور کامل موافق با عهد جدید موجود است و عیسی مسیح علیه السلام در هیچ بخشی از اناجیل ادعای الوهیت نکرده؛ بلکه با روش های مختلف تصریح می کند تنها یک خدا وجود دارد و آن هم فقط پدر است و یا پدر را از خود برتر می داند، صفات ذاتی خداوند شامل علم و حیات و قدرت را از خود نفی می کند و معتقد است حیات ذاتی ندارد و علم و قدرت وی نیز محدود است.

هیچ کدام از آیات مورد استناد مدافعان تثلیث، صراحتی بر اثبات مسئله الوهیت مسیح علیه السلام و یا تثلیث ندارند و شبیه همین آیات نیز برای سایر شخصیت ها مانند داود، سلیمان، حزقیال، ایلیا، حواریون و ایمان داران در متون عهدین به کار رفته است؛ ولی کلیسای تثلیثی در تناقضی الهیاتی، این شخصیت ها را خدا نمی داند و به صورت تبعیض آمیز، فقط درباره مسیح علیه السلام قائل به الوهیت شده است.

مطابق گزارش قرآن مجید، حتی عهد جدید کنونی نیز واجد هیچ آیه ای مبنی بر اثبات الوهیت مسیحی نیست و باور مسیحیان تثلیث گرا هیچ ریشه ای در فرمایشات مسیح علیه السلام در عهد جدید و یا در سایر آیات عهد جدید ندارد.

این مسئله با این پیش فرض است که پذیرفته شود کتاب مقدس کنونی همان کتاب مقدسی است که خدا فرستاده و هیچ تحریفی در آن رخ نداده است و در آن صورت باز هم نمی توان با آیات این کتاب الوهیت مسیح علیه السلام را ثابت کرد.



## فهرست منابع

- \* قرآن مجید (مترجم: مهدی فولادوند)
- \*\* کتاب مقدس (عهدین) (ترجمه قدیم / ترجمه هزاره نو).
۱. پل دوم، پاپ ژان. (۱۳۹۳). تعالیم کلیسای کاتولیک (مترجم: احمدرضا مفتاح و حسین سلیمانی و حسن قنبری). قم: انتشارات دانشگاه ادیان و مذاهب.
  ۲. الشیخ، علی. (۱۳۸۹). لاهوت المسيح ﷺ فی المسيحية و الاسلام. قم: مؤسسه رافد.
  ۳. طباطبایی، محمدحسین. (۱۳۷۸). ترجمه تفسیر المیزان (ج ۶، مترجم: محمد باقر موسوی همدانی). قم: جامعه مدرسین حوزه علمیه قم. دفتر انتشارات اسلامی.
  ۴. طبرسی، فضل بن حسن. (۱۳۵۰-۱۳۶۳). ترجمه تفسیر مجمع البیان (ج ۷، مترجم: هاشم رسولی). تهران: فراهانی.
  ۵. غزالی، محمد. (۱۴۲۰ق). الرد الجمیل لالهیه عیسی بصریح الانجیل (مصصح: آل زهوی، دانی بن منیر). بیروت: المكتبة العصرية.
  ۶. گایسلر، نورمن. (۱۳۹۵). پاسخ به اتهام. نسخه الکترونیک قم: مؤسسه فرهنگی و اطلاع‌رسانی تبیان <https://www.tebyan.net>. بازایی ۸-۱۲-۱۴۰۱
  ۷. مجلسی، محمد باقر. (۱۴۰۳ق). بحار الأنوار (ج ۹). بیروت: دار إحياء التراث العربی.
  ۸. مک گراث، الستر. (۱۳۸۵). درآمدی بر الاهیات مسیحی. تهران: انتشارات کتاب روشن.
  9. Abulafia, D., & Brett, M. (1995). *The new Cambridge medieval history*. Cambridge University Press.
  10. McKitterick, R., & Abulafia, D. (Eds.). (1995). *The New Cambridge Medieval History*: Cambridge University Press.
  11. Draper, J. W. (1864). *History of the intellectual development of Europe*. Harper & brothers.
  12. Ehrman, B. D. (2005). *Lost Christianities: The battles for scripture and the faiths we never knew*. Oxford University Press, USA.



13. Eliade, M. (1987). *The encyclopedia of religion* "Trinity". C. J. Adams (Ed.). (Vol. 15). New York: Macmillan.
14. Gibbon, E. (1909). *The history of the decline and fall of the Roman Empire*. Methuen & Company.
15. Herbermann, C. G., & Pace, E. A. (1910). *The Catholic Encyclopedia*: "Monarchians"*retrved*: <https://www.newadvent.org> in2023-03-12
16. Holden, A. (2002). *Jehovah's Witnesses: portrait of a contemporary religious movement*. Psychology Press.
17. Jarnut, Jörg. (2002). *Storia dei Longobardi* (in Italian). Torino: Einaudi.
18. Jones, A. H. M., Martindale, J. R., Morris, J., & Morris, J. (1971). *The Prosopography of the Later Roman Empire*: (Vol. 2). AD, pp. 395-527 (Vol. 2). Cambridge University Press.
19. Loyn, Henry Royston. (1991). *The Middle Ages*. New York: Thames & Hudson.
20. Mortimer, S. (2010). *Reason and religion in the English revolution: the challenge of Socinianism*. Cambridge university press.
21. Newcome, W. (1817). *The New Testament, in an Improved Version: Upon the Basis of Archbishop Newcome's New Translation: with a Corrected Text, and Notes Critical and Explanatory*. Richard & Arthur Taylor.
22. Parvis, S. (2006). *Marcellus of Ancyra and the lost years of the Arian controversy*. Oxford University Press on Demand.
23. Percival, H. R. (Ed.). (1900). *The seven ecumenical councils* (Vol. 14). Scribner's.
24. Schulthess, F. (1908). Die syrischen Kanones der Synoden von Nicaea bis Chalcedon: nebst einigen zugehörigen Dokumenten. *Abhandlungen der Gesellschaft der Wissenschaften zu Göttingen, Philologisch-Historische Klasse*. "Emperor Constantine's Edict against the Arians"*fourthcentury.com*.
25. Swinburne, R. (1992). *Revelation*. Springer Netherlands.
26. Taylor, V. (1962). Does the New Testament Call Jesus God? *The Expository Times*.



نظر  
صدر

بررسی دیدگاه قرآن و عهد جدید درباره الوهیت مسیح علیه السلام



27. Van Kerckvoorde, C. M. C. E. (1993). *An introduction to middle Dutch*.  
Walter de Gruyter.
28. Wilson, B. (1942). *The Emphatic Diaglott New Testament*. Interlinear Edition  
(Brooklyn, NY: Watchtower Bible and Tract Society,).



نظر  
شماره

سال بیست و هشتم، شماره دوم (پیاپی ۱۱۰)، تابستان ۱۴۰۲

## References

- \* The Noble Quran (translated into Persian by Mahdi Fuladvand).
- \*\* The Bible (Two Testaments) (Old Persian Translation / Hazara Naw).
1. Abulafia, D., & Brett, M. (1995). *The new Cambridge medieval history*. Cambridge University Press.
  2. Al-Shaykh, A. (1389 AP). *Lāhūt al-Masīh fī l-Masīhiyya wa-l-Islām*. Qom: Rafed Institute. [In Arabic]
  3. Draper, J. W. (1864). *History of the intellectual development of Europe*. Harper & brothers.
  4. Ehrman, B. D. (2005). *Lost Christianities: The battles for scripture and the faiths we never knew*. Oxford University Press, USA.
  5. Eliade, M. (1987). "Trinity." In C. J. Adams (Ed.), *The encyclopedia of religion* (vol. 15). New York: Macmillan.
  6. Geisler, N. (1395 AP). *Reply to an accusation*. Qom: Tebyan Cultural and Information Institute. Retrieved from [www.tebyan.net](http://www.tebyan.net). [In Persian]
  7. Ghazālī, M. (1420 AH). *The elegant refutation of Jesus's divinity by explicit texts from the Gospel*. (D. Al Zahavi, Ed.). Beirut: al-Maktabat al-Asriyya. [In Arabic]
  8. Gibbon, E. (1909). *The history of the decline and fall of the Roman Empire*. Methuen & Company.
  9. Herbermann, C. G., & Pace, E. A. (1910). "Monarchians." In *The Catholic Encyclopedia*. Retrieved from <https://www.newadvent.org> in 2023-03-12.
  10. Holden, A. (2002). *Jehovah's Witnesses: portrait of a contemporary religious movement*. Psychology Press.
  11. Jarnut, Jörg. (2002). *Storia dei Longobardi*. Torino: Einaudi. [In Italian]
  12. Jones, A. H. M., Martindale, J. R., Morris, J., & Morris, J. (1971). *The Prosopography of the Later Roman Empire: AD pp. 395-527* (Vol. 2). Cambridge University Press.
  13. Loyn, Henry Royston. (1991). *The Middle Ages*. New York: Thames & Hudson.



14. *Majlisī, M. B. (1403 AH). Biḥār al-anwār. (Vol. 9). Beirut: Dar Ihya' al-Turath al-ʿArabi. [In Arabic]*
15. McGrath, E. (1385 AP). *An introduction to Christian theology*. Tehran: Ketab Roshan. [In Persian]
16. McKitterick, R., & Abulafia, D. (Eds.). (1995). *The New Cambridge Medieval History*: Cambridge University Press.
17. Mortimer, S. (2010). *Reason and religion in the English revolution: the challenge of Socinianism*. Cambridge university press.
18. Newcome, W. (1817). *The New Testament, in an Improved Version: Upon the Basis of Archbishop Newcome's New Translation: with a Corrected Text, and Notes Critical and Explanatory*. Richard & Arthur Taylor.
19. Parvis, S. (2006). *Marcellus of Ancyra and the lost years of the Arian controversy*. Oxford University Press on Demand.
20. Paul II, P. J. (1393 AP). *Catechism of the Catholic Church*. (A. R. Meftah, H. Soleimani, and H. Ghanbari, Trans.). Qom: Publications of the University of Religions and Denominations. [In Persian]
21. Percival, H. R. (Ed.). (1900). *The seven ecumenical councils* (Vol. 14). Scribner's.
22. Schulthess, F. (1908). Die syrischen Kanones der Synoden von Nicaea bis Chalcedon: nebst einigen zugehörigen Dokumenten. *Abhandlungen der Gesellschaft der Wissenschaften zu Göttingen, Philologisch-Historische Klasse*. "Emperor Constantine's Edict against the Arians"fourthcentury.com. [In German]
23. Swinburne, R. (1992). Revelation. In *Our Knowledge of God: Essays on Natural and Philosophical Theology* (pp. 115-130). Dordrecht: Springer Netherlands.
24. Ṭabarsī, F. (1350-1363 AP). *Translation of Majma' al-bayān exegesis*. (H. Rasuli, Trans.). Tehran: Farahani. [In Persian]
25. Tabatabaei, M. H. (1378 AP). *Translation of al-Mizān exegesis*. (M. B. Mousavi Hamadani, Trans.). Qom: Islamic Publishing Office of the Society of Seminary Teachers in Qom. [In Persian]



26. Taylor, V. (1962). Does the New Testament Call Jesus God? *The Expository Times*, 73(4), 116-118.
27. Van Kerckvoorde, C. M. C. E. (1993). *An introduction to middle Dutch*. Walter de Gruyter.
28. Wilson, B. (1942). *The Emphatic Diaglott New Testament* (Interlinear Edition). Brooklyn, NY: Watchtower Bible and Tract Society.

۵۳



نظر

بررسی دیدگاه قرآن و عهد جدید درباره الوهیت مسیح علیه السلام